

بوی عطری که تازه است هنوز

برای پنجمین سال هجرت مردی که پهلوان نبردها بود

نمی شود چهل سال یوتیتب غبار میدان جنگ داشته باشد و هربار همسرت لباست را اتو می کند از یال یقه اش بوی باروت و خاکستر



یک عمری زبان اندیشان معتقد بودند زبان ابزار تفاهم است. ابزار دلشریکی. همدلی. ولی سال ها گذشت و فرمالیست های روس نظریه ای رو کردند که جهان را تکانی ریز داد و همه در مورد این گزاره حرف زدند. روس ها معتقد بودند زبان اتفاقا ابزار سوء تفاهم است. وقتی سربازی در پست نگهبانی با تکه زغالی روی برجک می نویسد: «عجب برفی، و تاریخ می زند مثلاً یک دسامبر ۱۹۱۰ تونمی دانی این جمله یک جمله عاشقانه است از سزدلنتگی یایک فحش است به فرمانده! کلمه ها گاهی با همه زورشان حقیر می شوند. می گویند زبان چه کار کردی دارد؟ کلمه ها به چه دردی می خوردند وقتی که باید به کارت بیایند شانه خالی کنند و سرباز بزنند و دست خالی باشی؟ حالا من هزار بار تایپ کنم از وقتی رفتی جهان روز خوش ندید. بنویسم غمگینم. بنویسم جگرم می سوزد. بنویسم بی خوابم. شما فقط می خوانی. فقط بالا به اول متن رود روی می شوی و غمگین بودن خودت را مرور کنی و بعد بگویی خب من وقتی غمگینم این شکلی می شوم و خب حتماً نویسنده این متن هم مثل من غمگین است و غمگین بودن یعنی این. دارم اینترنت را در ایام سالگردش ورق می زنم. بردن نامش، انتشار عکسش جرم است. ممنوع است و بوقچی های آزادی می گویندش ترو ریست. می گویند خون کرده. می گویند آدم کشته! من خیلی به او فکر می کنم. حاج قاسم. پهلوان قصه ما آن قدری توی جنگ رشادت کرده بود که بتواند از توبره اش توی این سی سال بخورد. کت و شلوار سیاه ست تنش کند و بستر عاقبت بگزیند و با غچه ای در شمال و خانه ای در کیش (قطعه به حلال) تیار کند. نوه هایش از سروکولش بالا بروند و هر از گاهی مصاحبه ای کنند و تقدیرش کنند و خاطر نشان کند و بیفزاید. نکرد. نخواست. زیر میز عاقبت طلبی زد. کف میدان بود. امام حسیني ها همین طوری اند.

خالد عسکری
نابار و نویسنده

چه ها

آرزوهای شکستنی

گذشته و آیا هنوز آرزویشان همان است که بود؟ آرزو به وقتش که برآورده نشود همچون بستر انتقال جایش با آرزوی دیگری بر می شود و بعد آن قدر تکرار می شود این چرخه که شاید یک روز دیگر دلشان هیچ آرزویی طلب نکند، بر خلاف برخی دیگر که آن قدر سقف آرزوهایشان به فلک رسیده و رسیدن به خواسته هایشان عادی است که آرزو

رضی زین الدین
روزنامه نگار

آرزوهایشان در یک حباب شیشه ای چشم می کشیدند تا به چشم کسی بیایند. صداها شیشه رنگی چیده شده بودند در قفسه های چوبی با سرنوشتی نامعلوم. به گمانم وقتی بچه ها آرزوهایشان را می نوشتند و تحویل متصدی مرکز خیریه می دادند، هیچ نمی دانستند که قرار است برآورده شود یا نه؟ یا اگر کسی پیدا شد و شیشه آرزویشان را خرید، چند ماه یا چند سال از آن آرزویشان

روایت

غیر از خدا هیچ کس نیست

دارم مثل امشب توی آسمان آرزوها دنبال می کنم. او من را برای همیشه نخواهد داشت. اما من دلم می خواهد یک دست امن او را تا ابد در آغوش بگیرد. یک اتصال همیشگی به منبع ایمان که آب توی دلش نلزد. آدم بی لنگر توی این دنیا، در به در حادثه هاست. او امشب دوباره وسط شیرین زبانی ها به خواب می رود و من هر قدر فهرست آرزوهایم را بالا و پایین می کنم، می بینم فقط دلم می خواهد

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

شیشه عطری می شوی که ساعت ۱۰:۲۰ می افتی روی آسفالت فرودگاهی در بغداد و شیشه وجودت هزار تکه می شود و عطرت می رود توی خیابانی در کوبا. یمن. روسیه. وین... همه مد هشت می شوند. می دانی رفیق اگر قرار است عاشورا تکرار شود. اگر کل یوم عاشورا را یک بار لایک کرده باشی قبول داری که کل قصه باید تکرار شود. نمی شود تو این ور خاکریز جسمت توی دشت مثل تسبیح عقیقی تکثیر شود. مثل قرآنی ورق ورق. اما آن سوکسی نباشد که مصداق فرحت به آل زیاد باشد. نمی شود پیکرت روی زمین باشد و آن طرف کسی نعل تازه بر سم اسبش نکوبد. حالا گاهی این نعل تازه از فولاد است گاهی سرخود نویس بیورین یا پارکریانوک انگشت هایی که قرار است بر سر زمین مجازی بر پیگری بتازند. پهلوان قصه ما قطره ای بود که به اقیانوس همیشه شعله ور عاشورا افتاد. اینکه بابیاله ای ماست خواب دوغ بیینی بر لب ساحل این اقیانوس شوخی بی مزه ای است. که بعدها تاریخ مسخره ات خواهد کرد.

پشت کردن به آفتاب فقط سایه روبه رویت را تیره تر می کند و ممکن است پیش پایت را خوب نبینی. حاج قاسم را حالا نداریم. شکسته. این شیشه عطر شکسته و عطرش جهان را گرفته. من این یادداشت را الان دارم از کرمان می نویسم. اینجا کش هایت را بیوشی و توی حیات خانه ات هم قدم بزنی توی مراسم سالگردش حضور داری. خفاش ها پارسال خون کردند که مردم نیایند ولی امسال باشکوه تر و بیشتر آمدند. قصه همین است. امسال کاپشن صورتی ها هزار برابرند. امسال عادل رضایی ها هزار برابرند. مردم خونی غیورند در رگ های کویری کرمان. من اگر طراح جدول روزنامه ها بودم این سؤال را حتماً یک روزی یک جایی توی جدول تازه ام می گنجاندم: سه حرفی افقی: مایعی جوشان و مقدس که بهترین وسیله برای آزمایش مقدار شرف در اشخاص است و پاسخش یک کلمه بود: خون.

می تواند پیام آور مجدد زندگی باشد. شیشه اول را باز کردم آرزوی مهدیه ۸ ساله بود: بیتزا. شیشه دوم را باز کردم آرزوی محدثه ۹ ساله بود: یک عروسک اسباب بازی که موهای طلایی باشد. خانمی کنارم بود. او هم شیشه ای خریده بود. درش را که باز کرد پرسیدم برایم می خوانی؟ خواند: مرجان ۱۰ ساله. سوار شدن به چرخ و فلک و از آن بالا مشهد را تماشا کردن.

او تمام کودکان دنیا. هر شب دستی برای گرفتن داشته باشند که بدانند هیچ کجا نمی رود. دستی که توی سختی ها آن ها را بالا می کشد. رشته آرزوهای ما که پایانی ندارد. آدمیزاد از خواهش به خواهشی سرازیر می شود. پاره تنم! کاش بعد از عبور از تردیدها، بالاخره از جایی به بعد. جای اینکه دست های مرا بگیرد و بخوابی، دست نبود، غیر از خدا هیچ کس نیست.



روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد

مسئول نشر: ۱۳ دی ۱۴۴۴ شماره ۴۳۹۹

مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵

تمایز: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآرآنیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

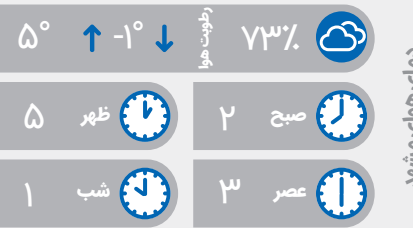
ميثاق نامه اخلاق حرفه اي

SHAHRRARANEWS.IR

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۱ نیمه شب شرعی ۲۲:۵۰:۳۱

● غروب آفتاب ۱۶:۲۸:۱۵ اذان صبح فردا ۰۵:۱۲:۵۸

● اذان مغرب ۱۶:۴۸:۳۶ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۳:۱۴

اوقات شرعی مشهد



امام باقر(ع):
سکوت ادب آموخته. نزد خدا برتر از
تسبیح نادانان است.

أعلام الدین/ ۹۶

شهید

پرویز پاکدامن فریمانی

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۱۱/۲۶

تاریخ تولد: ۱۳۳۳/۱۰/۱۵

محل تولد: مشهد

محل شهادت: تهران



ساحل آرزو

شبى براى رسيدن به ساحل آرزوها

تا حالا دقت کرده اید که آرزوها انواع خیلی مختلف و زیادی دارند:

مهدي مصدري
طيار جتار

- بعضی آرزوها تا دویست سال پیش اصلاً وجود خارجی نداشتند مثل آرزوی داشتن آسمانی آبی و بدون دود و ذرات معلق.
- بعضی آرزوها یک عمر صدساله هم کفاف رسیدن به آن را نمی دهد. ولی خیلی کوچک اند و حتی در کف دست جا می شوند مثل یک کارت بانکی با موجودی چهارده پانزده رقمی.
- بعضی آرزوها، روی زبان یک نفر است ولی به کام یک نفر دیگر مثل آرزوی مادرها، برای فرزندانشان.
- بعضی آرزوها همراه با خود آدم، بزرگ می شوند مثل آرزوی داشتن ماشین. در بچگی ماشین اسباب بازی و در بزرگ سالی ماشین واقعی!
- بعضی آرزوها هرچه حباب قیمت ها بزرگ تر می شود، جا برای آن ها کمتر می شود و می ترکند.
- بعضی آرزوها بزرگ اند ولی تورم کوچکشان می کند مثل داشتن ماشین دویست میلیونی که تا ده پانزده سال پیش سانتافه بود و امروز حتی پراید هم نمی شود.
- بعضی آرزوها، مثل رؤیا هستند مثل کفش فروشی که دوست دارد مشتریانش هزار بار باشند.
- بعضی آرزوها مال غیر انسان هاست مثل آرزوی یک ماهی که دوست دارد هر قلابی، قلابی باشد تا گیر نیفتد و زنده بماند.
- بعضی آرزوهای قشنگ جز با گریه دیگران برآورده نمی شود، مثل بذر گلی که آرزوی بزرگ شدنش جز با گریه ابر به واقعیت نمی پیوندد.
- بعضی آرزوها مثل آرزوی موریانه، موزیانه است، موریانه ای که دوست دارد در همه جا را تخته کنند.
- سقف بعضی آرزوها با بالا رفتن سقف سن، کوتاه تر می شود مثل کسی که آرزویش داشتن پول خرید یک خانه بزرگ است و در پیری داشتن پول رهن یک خانه کوچک!
- در پایان آرزو دارم هیچ انسانی آن قدر آرزو با خود به گور نبرد که بعدا جا برای خودش نباشد.

چکامه

بر هر رگ جان صد آرزو ماند گره

چون کار دلم ز زلف او ماندگره بر هر رگ جان صد آرزو ماندگره
امید زگریه بود، افسوس! افسوس! کان هم شب وصل در کلو ماندگره

رودکی